

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

آزاد ل.

۱۹ جنوری ۲۰۱۲

سخنی با خاک

ای خاک به حرف آی و بگو آنچه نمی خواهند بگوئی! بیا فقط یک لحظه زبان بگشا و درد های میلیارد ساله ات را باز گو نما... بگو چه شجاعان و رزمندگان انسانی را در سینه داری! بگو نترس! از گرفتن نام های شان هم بیمناک مباش... و می توانی با افتخار کامل یک به یک اسم آن رزمندگان راستین و پیشگامان انسانیت را که اکنون در آغوش گشیده ای بازگوئی. نترس... کسی بر تو عصیان نمی کند... این گناه نیست... در قاموس ما اسم انقلابیون را با احترام به زبان آوردن جرم نیست... بگو از آنهایی که... در آغوش تو خفته اند... بگو خوشحال می شوم از **بیزبانان** چیزی بشنوم. اما افسوس که این سینه خاکسار تو تنها نگهدارنده جواهر نایاب انسانی نیست... بسی خس و خاشاک هم آنجا پنهان شده اند... از شرم زندگی و زنده بودن... می دانم همه زندگی می کنند که بمیرند اما نمی دانند که مرگ پایان و آخر کار نیست. موجوداتی اند تا وقت مردن هزاران بار می میرند و به فکر خود شان دو باره زنده می شوند. آن ها فکر می کنند زنده اند... چون کالبد های متحرک نفس می کشند و چشم دوخته اند به آنچه فکر می کنند به خاطر آن زنده اند در حالی که آن ها قبلاً مرده اند و همیشه مرده باقی خواهند ماند.

من به خاطر آنها با تو حرف نمی زنم... آن ها ارزش این همه صحبت را ندارند من راجع به زنده ها... فقط زنده ها... آنهایی که اسم شان... احساس شان... عمل کرد و رهنمائی های شان زنده است فقط راجع به آنها می خواهم با تو صحبت کنم نه به خاطر هر لاشه ای که در دلت آن ها را جاداده اند و تو اعتراضی هم نکردی. ملامت نیستی. شاید نمی توانستی اعتراضی نمائی... تا مبادا خداوند عالم بر تو غضب گیرد. قهر شود و با مشمت و ماله کردن تو موجود وحشت آفرین دیگر را خلق نماید!؟ حق به جانب هستی... ای خاک بی زبان... می دانم که می دانی تعداد زیادی از این مخلوق که نظر به گفته ادیان ترکیب یافته از تو هستند هنوز هم خواب اند. نمی دانم چطور شود که آن ها بیدار شوند... تکانی بخورند... احساسی پیدا نمایند و سالم ببینند. یک تعداد از آن ها به زعم خودشان بیدارند... چون نویسنده و شاعر خود را می گویند... اما نوشته های شان هنوز هم به رهنمائی دیگران و در خدمت اجنبیان است و شاعران ما هم هنوز در بند زلف یار می باشند. آنها از تجاوزات و مظالمی که

بر ما گذشته و مظلومیت هموطنان ما چیزی نمی‌دانند ... جور و ستمی که بر زن افغان شده و می‌شود برای‌شان ارزشی ندارد و پاره‌ای از آنها به غلامی عادت کرده اند و پاره‌ دیگر هم به خواب طولانی رفته اند. ببینم راهی بلد هستی تا این‌ها را تکان داد؟؟ فکر نکنم! از زلزله صحبت مکن! آن‌ها با تکان‌های زلزله چی که با سور اسرافیل هم بیدار نشده و تکان نمی‌خورند... ورنه تا حال از تکانهای شدید تجاوز بیگانگان بر نوامیس‌شان اقلان نیمه چشم باز می‌کردند. دارائی‌های مادی و معنوی - خواهر - خانم و دختران‌شان به باد رفت اما آنها نه تنها تکان وجدانی نخوردند بلکه با چشمان خواب‌آلود با خمار افیون متجاوزان هنوز هم دست‌شان به طرف آنها دراز است.

این‌ها قبلاً مرده‌اند ... این‌ها .. با ماسک زنده بودن جلوه نمائی می‌کنند ...

آن‌ها به گفته‌ای «بر کلی» فکر می‌کنند هستند.؟؟ آن‌ها فراموشکارند. از همه احساس انسانی دورند... احساسی ندارند که در تجربه درد و ستم هم‌نوع به وجود آمده و رشد کرده باشد... فاقد همه چیز انسانی و مردمی ... فقط کالبد ... اما در تظاهر زیر نقاب، شاعر، نویسنده، تاریخ دان و..... با نیرنگ و فریب در بین مردگان جا باز نموده اند. اتفاق بزرگی نیفتاده ... فقط چند مرده در جمع مرده پرستان باز مرده است ... فقط همین.

ای خاک ... من راجع به این‌ها نمی‌خواهم با تو صحبت کنم ... این مفهومی ندارد که از مرده و آنهم چنین مرده‌های بی‌وجدان صحبت نمود من می‌خواهم با تو از عقاب‌های هندو کش ... از آنانی که به خاطر زندگی من و ما زنده بودند و با شرافت و غرور زنده، متحرک، با شعور، با وجدان زیسته و هرگز هم سر شانرا در مقابل آنچه اورا مرگ می‌نامند، خم نکردند. آن‌ها می‌دانستند چطور زنده بمانند و تو ای خاک با وجودی که هزاران آنرا در سینه پنهان داری فراموش مکن آن‌ها زنده‌اند. باور کن به آن خدائی که ترا موجود ساخته و از ترکیب تو کثافت‌های را در لجنزار زندگی خلق نموده سوگند که آن‌ها زنده‌اند. نام‌شان، ایمان‌شان، مبارزات‌شان و نسل دوام دهنده افکار انسانی‌شان زنده است و هیچ قدرتی، هیچ تابوئی و هیچ شرایطی نمی‌تواند این نسل را تا پیروزی کامل انسانیت بر جهالت و استعمار و استثمار از بین ببرد.

مرگ بدنی همیشه نا به هنگام می‌رسد. در خانه، در راه، در محل کار و خلاصه در هر جای این کره خاکی خدا و لشکریان خدا می‌خندند فقط با مرگ راد مردان انسانیت و مردمی، جانبازان وطنپرست، با وجدان است که خدا هم گریه می‌کند و تعجب. تعجب به این لحاظ که این‌ها چه نوع موجوداتی هستند که اصلاً نمی‌ترسند ... از هیچ چیز باک ندارند فقط و فقط به خاطر آزادی انسان تا زیر چوبه‌های دار و یا پیشروی مسلسل‌های جنس خاکی می‌روند و اصلاً مرگ را نمی‌شناسند و فکر می‌کنند جاودانی هستند ... و خدا هم تعجب می‌کند چون آنها را نه او خلق کرده و آنها از جنس فرشته‌های او هم نیستند و نه آن‌ها کسانی اند که به خاطر رسیدن وصال فرشته‌های بهشتی که هر لحظه برای آنان باکره می‌شوند و یا جوی‌های شیر و عسل این فداکاری را می‌کند خود را قربانی می‌دارند فقط به خاطر ملتی خوش‌قلب و بی‌نان. با افتخار و با غرور به خاطر آزادی اینها می‌روند تا کشته شوند

ای خاک !!

بدان که عشق وطن ... عشق انسان در قلب آن‌ها جاودانه است. ایستادن طپش قلب انقلابی آن‌ها به معنی تمام شد همه کارها نیست. بلکه به عکس شروع همان کار به شکل دیگر است. آن‌ها کسانی بودند و هستند که از مرگ نمی‌ترسند ... از خون نمی‌هراسند ... پایند آن زندگی که بدون شرف و عزت باشد نیستند ... به جز درگه فقیر ... به جز در مقابل مظلومان وطن سر‌شان فرود نمی‌آید ... آن‌ها عشق بزرگ دارند بزرگتر از دنیائی که خدا خلق نموده. آن‌ها منتظر وزیدن نسیم آزادی نبودند ... انتظار نکشیدند تا دیگران با ملایمت و شفافیت ارتجاعی

خوابیدگان به سراغ شان بیایند ... آن‌ها خود نسیم شدند ... تند باد ... طوفان ... خود حرکت خود قدرت
خود انسان و راهکشی راه انسانیت بودند تا با قربان شدن آن‌ها باشد که فراموش کاران اجتماع راه خود گیرند و
انسانهای متعهد به انسانیت و مردم در روشنی سرخی خون آنان بر اهریمن جهل، ظلم و بیعدالتی پیروز آیند و مرگ
آنان آغاز زندگی دیگران باشد.

ای خاک یکی از آن‌ها رهبر است . معظمش نگهدار که او در جملهٔ آنهایی است که نمی‌توانم به تو
همه چیز را بگویم فقط خدمتش نما! احترامش بدار! قامت رسایش .. مغز متفکر و مبتکرش ... اندیشه
جاودانی انسانی اش و قربانی او در راه انسانیت و برداشتن زنجیر اسارت از گردن هموطنانش همه و همه قابل
احترام است . عزیزش بدار او عزیز تر از همه بود و است!